

در مردم نقاطی که میخواستند مسخر کنند رعب و وحشت و هول ایجاد کنند و در پشت سر خود نیز کسی باقی نماند که روزی عسبان کند و موجب زحمت شود.

مغولها چون وحشی و بت پرست بودند از حیث اعمال روزانه نیز مورد نفرت بودند. این قوم سفاک بهنگام مرگ پادشاه زیباترین دختران و بهترین اسبان را برای همزاد آن پادشاه قربانی میکردند (چنانکه اگتای^(۱) چهل دختر ماه پیکر با عدهای از اسبان ممتاز برای همزاد چنگیز قربانی کرد) - کسانی که در موقع حمل جنازه پادشاه آنرا مشاهده میکردند بقتل میرساندند تا قبل از تدفین و اعلام رسمی، خبر مرگ منتشر نشود (چنانکه سربازان مغولی موقع بردن جنازه منگو، نوه چنگیز خان، بیست هزار نفر را در سر راه از میان بردند) - انواع و اقسام حیوانات مهوع را چون موش و گربه و سگ و حشرات (شیش) و کثافات را میخوردند - حیوانات را بجای ذبح با پاره کردن شکم و بیرون کشیدن قلب میکشند - بهیچوجه آشنا بنظافت نبودند، همیشه چرکین و از شست و شو گریزان بودند و کسی را که در آب جاری استحمام میکرد بهلاکت میرساندند - شاهزادگان را برای اینکه خونشان ریخته نشود باشکستن ستون فقرات بقتل میرساندند...

علل مغلوبیت علاء الدین محمد خوارزمشاه این بود که اولاً برای توسعه متصرفات خود با سلاله های دیگر (غوریان - ساچوقیان) جنگیده خود و ممالک دیگر را ناتوان کرده بود.

علل مغلوب
شدن

ثانیاً سفیران مغول را بدون سبب کشت و بهانه بدست چنگیز خان داد. ثالثاً پادشاهی بود بی اراده و مذذب و منتظر دستور منجمین و مساعد بودن اوضاع کواکب و در مقابل حمله برق آسای اقوام خون آشام و وحشت زده شد و مردم را رها و فرار اختیار کرد و در جزیره ای از دریای خزر در ۶۱۷ جان داد. رابعاً الناصر سی و چهارمین خلیفه عباسی که از ۵۷۵ تا ۶۲۲ هجری خلافت کرد از ترس قدرت علاء الدین محمد، طوایف مغول را دعوت و تشویق به حمله بر ضد ایران کرد (۲). خامساً تقویت روحی که سلاطین و روحانیان

(۱) Ogotay پسر چنگیز خان

(۲) مطابق اشاره ابن اثیر و تصریح مقریزی که در جلد دوم تاریخ ادبی ایران

پروفسور براون صفحه ۴۳۶ ذکر شده و همچنین تاریخ مختصر ایران باول هرن - ترجمه آقای دکتر شفق صفحه ۶۹

مسیحی از مغولها و تاتارها میگردند بامید اینکه مسلمانان منکوب و مسیحیان در جنگهای صلیبی فائق شوند و قبایل مغول نیز بمذهب مسیح ایمان آورند.

در پائیز ۶۱۶ چنگیزخان حمله خود را آغاز کرد و شهرهای

حمله

ماوراءالنهر را تا بخارا گرفت. در ۶۱۷ بخارا را متصرف شد

چنگیز خان

سپس سمرقند و خوارزم را تسخیر کرد. طبق جامع التواریخ

رشیدالدین فضل الله در خوارزم سپاه مغول پنجاه هزار تن بود و هر تن از آنها مأمور شد

که ۲۴ نفر اسیر را بقتل رساند. پس از خوارزم ترمذ و بلخ و نسا و مرو و نیشابور بدست

مغولها افتاد. مطابق تاریخ جهانگشای جوینی مغولها بعد از گشودن مرو یک میلیون

و سیصد هزار نفر را از دم تیغ گذراندند. در نیشابور منارهای جداگانه از کله مردان

و زنان و کودکان برپا ساختند. شهر بامیان را با خاک یکسان کردند. شهرهایی را که

بدین منوال میگرفتند غارت میکردند و عموم مردم را میکشتند آنگاه از آنجا بشهر

دیگری روی میآوردند و برای اینکه مبادا کسی در بیغوله‌های شهر زنده مانده باشد ستونی

بعقب اعزام و هر کس پنهان شده و از پناهگاه خود بیرون آمده بود بهلاکت میرساندند.

عظاملك جوینی در تاریخ جهانگشا مینویسد در ممالک اسلامی از هزار نفر یک تن هم

زنده نماند و هر شهری و هر دیه‌ی را چند نوبت کشتش و غارت کردند و سالها آن تشویش

برداشت و هنوز تا رستخیز اگر توالد و تناسل باشد غلبه مردم بعشر آنچه بوده است

نخواهد رسید» (۱)

چنگیز خان پس از کشیدن ایران بخون و آتش و غارت کردن شهرها از ماوراءالنهر

تاری وقم و کاشان و همدان و آذربایجان و نابود کردن بلاد و قصبات و دهات در ۶۲۱

هجری از ایران بازگشت و پشت سر خود یک مملکت سرتاسر ویران و با خاک یکسان

باز گذاشت و بچین رهسپار شد و در آنجا بسال ۶۲۲ بمرد.

مجمع سر کرده‌های مغول، اگتای پسر چنگیز را بساطنت

جانشینان چنگیز

انتخاب کرد. وی پایتخت ممالک مفتوحه را در قراقروروم

واقع در مغولستان در جنوب دریاچه بایکال، قرارداد و از آنجا بوسیله حکامی که میفرستاد کشورهای مذکور را اداره میکرد. اکتای بر ضد جلال الدین ملک شاه پسر علاء الدین محمد که پادشاهی دلیر و فداکار بود لشکری جرار بایران گسیل داد. جلال الدین که پس از فوت پدر، در مقابل چنگیز مقاومت کرده بود در این هجوم نیز رشادت بسیار نشان داد و در پیشرفت مغول وقفه ایجاد کرد ولی بواسطه نفاقی که بین رؤسا و امراء موجود بود و بواسطه ضعیف ساختن قوای خود در جنگ بر علیه سلجوقیان روم، زحمات از بی نتیجه ماند، تا در کردستان بخیانت یکی از اعوانش در ۶۲۸ کشته شد.

بعد از اکتای پسرش کیوک (۱) و پس از او منگو (۲) پسر تولوی (۳) (که خود پسر چنگیز بود) از طرف مجمع سر کرده های مغول بسلطنت انتخاب گردیدند. مجمع مذکور در ۶۴۹ تصمیم به دو لشکر کشی گرفت: یکی بفرماندهی هلاکو برادر منگو بایران - دیگر بفرماندهی قوبیلای (۴) برادر دیگر منگو بچین.

بسال ۶۵۰ هلاکو از قراقوروم آهنگ ایران کرد - در ۶۵۳

سلطنت هلاکو

بسمرقند رسید و در آنجا عطا ملک جوینی مورخ شهر صاحب

تاریخ جهانگشا بدو پیوست - در ۶۵۴ قلاع اسماعیلیان را گشود - در ۶۵۶ بغداد را تصرف کرد و در ظرف یک هفته شهر را بغارت داد و هشتصد هزار تن را بکشت - با وجود امان دادن به المستعصم سی و هفتمین خلیفه عباسی، او را با دو پسر بهلاکت رسانید و بدین ترتیب جواب دعوت جدش الناصر را داد و خود در ۶۶۳ بمرد.

از تاریخ فتح بغداد بدست هلاکو و انقراض خلافت بنی عباس تا ظهور صفویه را میتوان بچهار دوره بشرح ذیل تقسیم کرد:

دوره اول - سلطنت مغول یا ایلخانیان که از ۶۵۶ آغاز و بفوت سلطان ابوسعید نهمین

پادشاه این سلسله در ۷۳۶ خاتمه می یابد.

دوره دوم - از فوت سلطان ابوسعید در ۷۳۶ تا نخستین یورش تیمور لنگ به ایران

در سال ۷۸۲

Mangu (۲)
Qubiláy (۴)

Kuyúk (۱)
Talúy (۳)

دوره سوم - از آغاز حمله تیمور در ۷۸۲ تا فوت پسرش شاهرخ در ۸۵۰
دوره چهارم - از فوت شاهرخ در ۸۵۰ تا تاجگذاری شاه اسماعیل صفوی در

تبریز در ۹۰۷

دوره اول

(۷۳۶-۶۵۶)

در این دوره پنج تن از اولاد هلاکو بسلطنت رسیدند تا نوبت به غازان پسر ارغون رسید که حکومت خراسان و مازندران و عراق عجم را داشت و در ۶۹۴ تاج و تخت را تصاحب کرد.

همانطور که تازیان بدون کمک وزیران ایرانی نتوانستند ایران را اداره کنند سلاطین مغول نیز که از صحاری آسیای مرکزی آمده بودند بدون سپردن وزارت بایرانیان از عهده اداره امور نتوانستند بر آمدن. از جمله کسانی که در این دوره وزارت یافتند چند تن از خاندان جوینی بودند که از آنها شمس الدین محمد ده سال صدارت هلاکو را داشت و برادرش علاء الدین عطا ملک جوینی ۲۴ سال حکومت بغداد داشت و تاریخ جهانگشا را نگاشت و بسال ۶۸۱ در گذشت. پسر شمس الدین، بهاء الدین جوینی والی عراق عجم و فارس بود. خاندان مذکور عموماً مردمان لایق و کافی و حامی علم و فضلا بودند و علو طبع و سخاوت آنان زبانزد بود. خاندان دیگر به خواجه رشیدالدین فضل الله پزشک معروف و نویسنده جامع التواریخ تعلق داشت. وی نیز در ترویج دانش و فضیلت کوشش بسیار نمود ولی چنانکه رسم پادشاهان مغول بود از روی حسادت یا سعایت تقریباً همگی وزیران خود را بهلاکت رساندند.

در ۶۹۴ که غازان بسلطنت رسید اسلام آورد و مذهب تشیع

سلطنت غازان

اختیار کرد و این امر از لحاظ تجدید حیات و استقلال ایران اهمیت بسیار داشت زیرا اولاً از سختی و قساوت حکومت مغول در ایران کاست. ثانیاً غازان روابط خود را با خان مغول که تا آن زمان از قراقوروم ریاست فائده بر اولاد هلاکو داشت قطع کرد و در امر سلطنت ایران مستقل شد. ثالثاً بت پرستی را که با قبایل مغول،

بایران آمده بود برانداخت و تفوق راهبان بودائی و شمنی را بر علماء اسلام موقوف کرد و معابد و بتخانه ها را بمدارس و مساجد مبدل ساخت و مذهب اسلام را پس از هفتاد سال تزلزل مجدداً پیاپی قبل از مغول رسانید. رابعاً بامردم جوشش کرد و خود را بیگانه نپنداشت - علوم اسلامی را تشویق نمود - بحرم کربلا و مشهد هدیه ها تقدیم داشت - اهل فضل و دانش را حمایت و یاری نمود - نزدیک تبریز آرامگاه خود را برپا کرد و گرداگرد آن شب غازان را ساخت بامدرسه و خانقاه و بیمارستان و کتابخانه و رصدخانه و ابینیة عمومی و موقوفات برای نگاهداری آنها - کلاه مغولی را متروک کرد و دستار را معمول نمود .

در ۶۹۹ غازان بر ایران و آسیای صغیر سلطنت داشت و خواجه رشیدالدین فضل الله طیب و مورخ شهیر را بوزارت انتخاب نمود . غازان در ۷۰۳ هجری درسی و دوسالگی در گذشت و مردم بواسطه خدماتی که در راه مذهب و توجه بامور خیر کرده بود در فوت او سوگواری کردند .

سلطان خدا بنده الجایتو ، برادر غازان ، جانشین او شد . او نیز مسلمان گشت و به تشیع گروید . سلطانیه را نزدیک زنجان ساخت و پایتخت مملکت قرارداد . در این پایتخت آرامگاه عظیم و باشکوهی برای خود بنا کرد که هنوز قسمتی از آن برجاست و یکی از بزرگترین و بهترین آثار معماری ایران است . خواجه رشیدالدین فضل الله جامع التواریخ را در دوران سلطنت او پیاپی رسانید و بوی عرضه داشت .

خدا بنده بواسطه شهوترانی و شرب زیاد که عادت سلاطین مغول بود مانند برادرش در جوانی - در سی و پنج سالگی - در ۷۱۵ دنیا را بدرود گفت و با اینکه دوازده زن داشت و از آنها شش پسر و سه دختر پیدا کرد بهنگام مرگ فقط يك پسر داشت که نامش ابوسعید بود و در سیزده سالگی جانشین پدر شد و ۲۱ سال سلطنت و در ۷۳۶ بمرد . او بود که بسعایت یکی از درباریان خواجه رشیدالدین فضل الله را با پسرش کشت .

سلاطه های کوچک پس از فوت سلطان ابوسعید، بعضی از امراء مغول که با هم رقیب بودند هفت تن از احفاد هلاکورا در مدت هشت سال به غدر و خیانت و نیرنگ و جنگ یکی بعد از دیگری بتخت سلطنت نشاندند تا بالاخره یکی از همان امراء که شیخ حسن جلایر نام داشت بر آذربایجان و عراق تسلط یافت و سلسله جلایریان یا ایلکانیان را تأسیس کرد که پایتختش تبریز و بغداد بود. سلسله های دیگری که در اینموقع در ایران بوجود آمد عبارت بود از مظفریان در فارس و مرکز ایران - ملوک کرت (بضم کاف و سکون راء) در هرات و شمال شرقی ایران - سربداران در ناحیه سبزوار که در دوره دوم مختصری در باره هر یک گفته خواهد شد.

در این دوره بواسطه توجه پادشاهان مغول به ثبت و ضبط فتوحات خویش و همچنین بواسطه تشویق خواجهرشیدالدین فضل الله و سرمشقی که در فن تاریخ نویسی به معاصرین و پیروان خود داد، چند تن از مورخان مهم پدید آمدند که بزرگترین آنان عبارتند از عطاءالملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشا (متوفی در ۶۸۱) - عبدالله بن فضل الله شیرازی مؤلف تاریخ و صاف (وصاف حضرت) که بیاری خواجهرشیدالدین فضل الله، کتاب خود را در ۷۱۲ در سلطانیه به سلطان محمد خدا بنده عرضه داشت - حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده و نزهت القلوب در جغرافیا و ظفرنامه (دنباله شاهنامه فردوسی). خواجهرشیدالدین فضل الله (مقتول در ۷۱۸) جامع التواریخ را که بزعم محققین اروپا بهترین تاریخی است که بفارسی تدوین شده باشد در ۷۱۰ تألیف نمود.

در دوره مذکور شاعر عالی مقام ظهور نکرد با اینهمه بنید نام سه تن را در اینجا ذکر کرد: فخرالدین عراقی صاحب دیوان غزلیات و همچنین کتاب لمعات در اصطلاحات متصوفه به نشر (متوفی در ۶۸۸) - محمود شبستری صاحب مثنوی گلشن راز در عرفان (متوفی در ۷۲۰) - اوحدی صاحب جام جم (متوفی در ۷۳۸)

دوره دوم

(۷۳۶-۷۸۲)

مظفریان

مؤسس این سلسله مبارزالدین محمد نام داشت. جدش را دو برادر بود که یکی بهلاکو خدمت کرده و در جنگ بر ضد مصر کشته شده و دیگری را هلاکو حکومت یزد داده بود. جد مبارزالدین در میبد میزیست و سه پسر داشت که نخستین آنها شرفالدین مظفر بود و او بخدمت سلطان محمد خدابنده در آمد و در ۷۱۳ درگذشت. سلطان، پسرش مبارزالدین محمد را در همان سال بحکومت میبد یزد منصوب کرد. در ۷۱۹ یزد در قلمرو حکومت او شد. وقتی سلطان ابوسعید در ۷۳۶ فوت کرد مبارزالدین محمد حوزه حکومت خود را توسعه داد. در ۷۴۰ کرمان را متصرف شد. در ۷۵۳ فارس و در ۷۵۸ اصفهان را از ابواسحاق انجو (پسر محمود انجو والی فارس در زمان سلطنت غازان) گرفت سپس آذربایجان را تا نخجوان فتح کرد.

لایق ترین پسر مبارزالدین محمد، شاه شجاع بود که معاصر و ممدوح خواجه حافظ شیرازی بود و از ۷۵۹ تا ۷۸۶ سلطنت کرد و کرمان و سلطانیه و آذربایجان و بغداد و شوشتر را بدست آورد و باین ترتیب بر قسمت عمده ایران (بجز خراسان) تسلط یافت. وی و خانواده اش حامی اهل علم بودند و شعرا و فضلا را نوازش میکردند. شاه شجاع در شیراز مدرسه دارالشفارا ساخت و میر سید شریف جرجانی مؤلف کتب صرف و نحو و منطق و عرفانرا بمدرسی آنجا گذاشت و شخصاً در مجلس درس معینالدین یزدی مؤلف کتاب مواهب الهی در تاریخ خاندان مظفری حاضر میشد.

بعد از شاه شجاع در خاندان مظفری بر سر سلطنت نزاع افتاد تا دز ۷۹۵ تیمور گورگانی آن سلسله را برانداخت و شاهزادگان آن را در قمیشه (شهر ضای کنونی)

بہلاکت رسانید .

جلایریان

یا

ایلکانیان

شیخ حسن مؤسس این سلسله چنانکہ در فوق بدان اشارت
رفته از امراء مغول و از ایل جلایر و بگفته خویش از اولاد
ہلاکو بود . جدش ایلکان نام داشت باین جهت سلسلہ را بدو
اسم خواندہ اند . از ۷۴۴ مستقلاً بسطنت نشست و تا ۷۵۷ کہ

در گذشت در تبریز و بغداد فرمانروائی داشت . پسرش سلطان اویس از ۷۵۷ تا ۷۷۶
سلطنت کرد . سلمان ساوجی (متوفی در ۷۷۹) از او و پدرش مدح گفته است .

پسر سلطان اویس از شاه شجاع مظفری شکست خورد سپس افراد آن خاندان
بر سر سلطنت بایکدیگر بمناسبتہ پرداختند تا در ۷۸۴ تیمور لنگک بر آنها فائق شد و
و پادشاهی آنان پایان بخشید .

مقر حکومت این سلالہ ہرات بود . مؤسس آن شمس الدین

آل کرت

نوه دختری سلطان محمد غوری (متوفی در ۵۹۹) بود کہ

در حملہ مغولہا بہندوستان بآنان کمک کردہ بسال ۶۴۵ بقرقوروم رفت و حکومت
ناحیہ بین سند و جیحون تا سیستان و ہرات باو تفویض گردید . در ۶۶۵ شمس الدین ،
اباقتا پسر ہلاکو را در جنگ در بند و باکو یاری کرد . اباقتا از حسادت و ترس وی را در
۶۷۶ در تبریز مسموم کرد .

بعد از شمس الدین پسرش رکن الدین و پس از وی فخر الدین بسطنت نشست کہ

حامی فضلا و ادبا بود و چہل شاعر در دربار او میزیستند . وی با سلطان محمد خدا بندہ
در افتاد ولی از او شکست خورد و در ۷۰۶ در گذشت . بعد از فخر الدین برادران و
برادرزادگانہ بایکدیگر بمناسبتہ برخاستند تا یکی از آنها بنام معز الدین در ۷۴۲
سلطنت یافت و تا ۷۷۱ کہ عمرش بسر رسید پادشاهی کرد . پسرش غیاث الدین پیرعلی
جانشین او شد .

امیر تیمور دختر برادر خود را بوی داد و با اینحال در ۷۸۳ ہرات را مسخر کرد

و اورا بسمرقند فرستاد و در ۷۹۱ بہلاکت رسانید و بدین ترتیب آل کرت را منقرض ساخت .

سر بداران (۱) این سلاله بدست امیر عبدالرزاق بیهقی در سبزوار در ۷۳۷
تأسیس گردید و دوازده تن از آنها در حدود نیم قرن در ناحیه
سبزوار سلطنت کردند. تیمور گورگانی این سلاله را بر انداخت.

در این دوره دوم هرات و سبزوار و تبریز و بغداد و شیراز و کرمان و یزد و اصفهان
از مراکز مهم علم و ادب بود. بواسطه رقابت بین دربارها و پادشاهانی که هر يك قسمتی از
ایران را فرمانروا بودند عدده فضل و شعرا در این دوره زیاد بود زیرا اگر بدلا یکی از آنها
در درباری قدر دانی نمیشد بدربار دیگر میرفتند مهمترین شعرائی که ظهور کردند عبارتند
از ابن یعین معاصر سر بداران سبزوار (متوفی در ۷۶۹) - خواجوی کرمانی (متوفی در ۷۵۳)
عبید زاکانی^(۲) (متوفی در ۷۷۲) - سلمان ساوجی (متوفی در ۷۷۹) - خواجه حافظ
شیرازی (متوفی در ۷۹۲) - ابواسحق شاعر اطعمه (متوفی در ۸۱۴) - نظام الدین قاری
یزدی شاعر البسه.

از دانشمندانی که بزبان عربی در باب زبان تازی یا مذهب اسلام تألیفات دارند
باید اسامی ذیل را ذکر کرد: سعدالدین تفتازانی صاحب کتاب مطول و مختصر و شرح
تصریف زنجانی که مدتی در سرخس مدرس بود و در ۷۹۱ در گذشت - میر سید شریف
جرجانی مؤلف صرف میر و کبری در منطق و رساله الوجود بفارسی و تعریفات (در اصطلاحات
صوفیه) بهربی (متوفی در ۸۱۴ در شیراز) - فیروز آبادی صاحب قاموس که فرهنگ لغات
عربی است و در ممالک عربی شهرت تام دارد - قاضی عضدالدین ایبجی صاحب مواقف
در علم کلام و استاد نحو شاه شجاع در کودکی.

(۱) مریدان امیر عبدالرزاق بیهقی در موقعی که قیام کردند گفتند: «اگر توفیق یابیم
دفع ظلم ظالمان نمائیم و الا سر خود را بردار خواهیم کرد که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم.
بدین سبب ایشانرا سر بدار لقب شد» از کتاب تاریخ هرات که در جلد سوم تاریخ ادبی
ایران ترجمه آقای حکمت صفحه ۱۹۹ نقل شده است.

(۲) کتاب موش و گربه که در مکاتب تدریس میشود از عبید زاکانی است.

دوره سوم

(۷۸۲-۸۵۰)

مملکت ما هنوز از حملهٔ سبعانهٔ چنگیز و احفادش نیاسوده بود که در ۷۲۶ یعنی همان سالی که سلالهٔ مغول با فوت سلطان ابوسعید رو به ناتوانی و انقراض میرفت امیر تیمور گورگانی در شهر کش در چهل کیلومتری سمرقند با بعرضهٔ وجود نهاد. در ۷۶۱ در ماوراءالنهر سرشناس شد و در ۷۷۱ بر رقیب خود امیرحسین فائق آمد و در ۷۸۲ حملات خود را بایران آغاز کرد.

تیمور (بمعنی آهن در ترکی) مردی بود سفاک - جبار - جفاکار - متکبر. منظورش در تمام لشکر کشی‌ها تشفی غریزهٔ جاه طلبی و بلند نامی و کشور گشایی بود و برای رسیدن باین مقصود جان انسانی را کمترین ارزش قائل نبود و پروا نداشت که هفتاد هزار نفر را در اصفهان در ۷۸۹ از دم تیغ بگذرانند یا صد هزار تن اسیر را در ۸۰۱ در نزدیک دهلی سر برد یا بیست کلهٔ منار در ۸۰۳ نزدیک دمشق و حاب بر پا کند یا دو هزار تن اسیر را در سبزوار زنده در خشت و گل گیرد یا چهار هزار تن مسیحی را در سیواس در ۸۰۳ زنده بگور کند یا ملک آباد و معموری را باششصد یا هفتصد هزار سپاهی که داشت غارت کند سپس آتش زند و با خاک یکسان سازد ...

فرق عمدهٔ تیمور با چنگیز این بود که چنگیز بت پرست بود ولی تیمور خود را مسلمان میگفت و ظاهراً نسبت با ماکن مقدسه و اهل علم تاحدی احترام میگذاشت. فرق دیگر این بود که چنگیز با یک مملکت وسیع و سلسلهٔ خوارزمشاهان مواجه بود در صورتیکه تیمور با سلاله‌های کوچک و ضعیف محاربه داشت. فرق سوم اینکه چنگیز به کشوری آباد و پر از سکنه و مملو از ذخائر بزرگ ادبی و علمی و هنری حمله میکرد و حال آنکه تیمور در قسمتی از ایران بنقاطی هجوم میبرد که بدست وحشیان مغول ویرانه

شده و هنوز جراحات وارده التیام نیافته بود .

تیمور سمرقند را پایتخت خود کرد و از ۷۸۲ تا ۸۰۷ که عمرش بسر آمد هر بار از سمرقند خود را مہیای حمله میکرد و مملکت ما را بخون و آتش میکشید و غارت میکرد و با خزائنی که گرد میآورد بسمرقند باز میگشت .

در سال ۷۸۲ بخراسان حمله کرد و شهر طوس و اسفراین را ویران ساخت و در زمستان بسمرقند مراجعت کرد .

در ۷۸۳ دومین حمله را آغاز کرد و قلعه ترشیز را گرفت و مازندران را مطیع کرد و زمستان بسمرقند رفت .

در ۷۸۴ حمله سوم را بطرف سبزوار برد - سیستان را گرفت و غارت کرد - قندهار را متصرف شد - در سبزوار و سیستان و شهرهای دیگر باکشتن مردم و ساختن مناره ها طبع خونخوار خود را تشفی بخشید سپس بسمرقند باز گشت .

همینطور در ۷۸۶ بمازندران و آذربایجان حمله نمود و در ۷۸۸ یورش سه ساله ای بایران کرد و سال بعد قسمتی از آسیای صغیر را تصرف نمود . در ۷۹۰ بشیراز رفت و در آنجا خواجه حافظ شیرازی را ملاقات کرد و در ۷۹۱ باغنام زیاد بسمرقند برگشت و میر سید شریف جرجانی را از شیراز بسمرقند برد . عدای نیز پیشه ور و صنعتگر از شیراز بسمرقند گسیل داشت .

در ۷۹۵ حمله پنج ساله خود را آغاز کرد و ایالات بحر خزر - فارس - عراق عرب - ارمنستان - گرجستان - جنوب روسیه را فتح کرد و در ۷۹۸ مسکو را تصرف نمود . در مراجعت از روسیه شورشهایی که در آذربایجان و نهاوند و یزد و سیرجان رخ داده بود بشدت خاموش کرد و در ۷۹۹ بسمرقند باز گشت و ضمن جشنهایی که برپا ساخت حکومت خراسان و مازندران را به پسرش شاهرخ تفویض نمود .

در ۸۰۰ بعنوان جهاد و غزا عازم هندوستان شد و دهلی را قتل عام کرد و صد هزار اسیر را بکشت .

بین ۸۰۲ و ۸۰۶ گرجستان را ویران کرد - قسمتی از آسیای صغیر را تسخیر

نمود - سوریه را تا سواحل مدیترانه گرفت - بغداد را قتل عام کرد - ترکان عثمانی را در آنکارا شکست داد و سلطان عثمانی بایزید ایلام را اسیر نمود (که در اسارت فوت کرد) - از میر را گرفته ویران ساخت - انقیاد ملك الناصر پادشاه مصر را پذیرفت - از راه ری بسمرقند برگشت .

در ۸۰۷ وسیله حمله بچین را فراهم کرد و در زمستان آن سال بدان صوب رهسپار شد و در شهر اترار بیمار گشت و همانجا جان سپرد .

مورخ امیر تیمور نظام شامی (اهل شنب غازان تبریز) بود که بدستور وی ظفر نامه را برشته تحریر کشید .

پس از مرگ تیمور مختصر نزاعی بین دو نوه اش در گرفت و **شاهرخ** شاهرخ که چهارمین پسر تیمور بود و دو هشت سال حکومت خراسان را داشت بر آنها چیره شد و تا ۸۵۰ که در نزدیکی ری در گذشت متصرفات پدر را حفظ کرد - بترمیم خرابیهای او همت گماشت - اهل ادب و علم و هنر را نوازش کرد . بایسنغر پسر شاهرخ که حکمران استرآباد بود بخط ثلث را بسیار نیکو مینوشت و قرآن بزرگی که بخط اوست ، اوراقش هم اکنون زینت بخش بزرگترین موزه های جهان است . مسجد گوهرشاد مشهد که از بناهای مادر اوست کتیبه ای بکاشی معرق دارد که بایسنغر بخط ثلث نگاشته است . شاهنامه بدستور او جمع آوری و مقدمه ای بر آن در ۸۲۹ نوشته شد که مأخذ نسخه های شاهنامه است و نسخه بی نظیر و بسیار نفیسی از آن در کتابخانه سلطنتی تهران است . بواسطه عشقی که این شاهزاده به هنر و صنایع ظریفه داشت از هر سو شعرا و فضلا و نقاشان و مذهبیان و خطاطان و صحافان بحضور او میشتافتند و مورد تشویق قرار میگرفتند . بایسنغر در جوانی بسال ۸۳۷ در گذشت .

فصیحی خوافی مؤلف مجمل التواریخ در ۸۴۵ کتاب خود را بشاهرخ تقدیم داشته است . از ثروت هنگفتی که امیر تیمور از غارتگریهای خود بدست آورد اولاد و احفادش مانند شاهرخ و بایسنغر و الغریک و سلطان حسین بایقرا بخشی را صرف هنرهای زیبا مخصوصاً معماری و صنایع کتاب نمودند و ازینرو ترقیات شگرف در این رشته ها پدید آمد .

دوره چهارم

(۹۰۲ - ۸۵۰)

تنها پسری که پس از فوت شاهرخ در قید حیات بود میرزا (امیرزاده) الغ بیگ بود که در زمان پدر حکومت ترکستان داشت و در ۸۲۴ بدستیاری قاضی زاده رومی - غیاث الدین جمشید کاشی - علی قوشچی - معین الدین کاشی رصدخانه‌ای در سمرقند بنا کرد و زیج الغ بیگ را در حدود ۸۴۱ تألیف نمود.

پس از درگذشت شاهرخ، الغ بیگ در حدود سه سال بجای پدر سلطنت کرد. آنگاه پسر نابکارش عبداللطیف ترتیب قتل او را داد و چند ماه بعد خود او کشته شد. از این بعد میان احفاد شاهرخ بر سر سلطنت جنگ و جدال و قدرت خاندان تیمور پیوسته رو بانحطاط بود. امراء از این نفاق استفاده کردند و بتأسیس سلسله‌های مستقل کمر بستند.

نخستین امیری از خاندان تیموری که خود را مستقل کرد سلطان حسین بایقرا (پسر امیر تیمور) بود که در ۲۴ سالگی بسال ۸۶۲ استرآباد را گرفت و در ۸۷۲ هرات را بتصرف

سلطان حسین
بایقرا

در آورد و در آنجا بتخت نشست و تا ۹۱۱ که جهانرا بدروود گفت سلطنت کرد.

وزیر او میر علی شیر نوائی از شعرا و فضلا و مانند سلطان حسین حامی اهل علم و ادب و هنر بود. در زمان آنها هرات مرکز ادب و هنر گردید. مهمترین کسانی که از حمایت پادشاه و وزیرش متمتع شده‌اند عبارتند از کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی (متوفی در ۸۸۷) صاحب مطلع السعدین (۱) - محمد اسفزاری مؤلف تاریخ هرات - عبدالرحمن

(۱) این کتاب راجع است به تاریخ بین تولد سلطان ابوسعید مغول در ۷۰۴ و قتل سلطان

ابوسعید تیموری در ۸۷۳ که قسمتی از آن بهمت آقای محمد شفیع اسناد دانشگاه لاهور بزیور طبع آراسته گردیده است.

جامی عارف و شاعر نامی (متوفی در ۸۹۸) - حسین واعظ کاشفی صاحب انوار سهیلی
 و اخلاق محسنی (متوفی در ۹۱۰) - میرخوند صاحب روضة الصفا در تاریخ (متوفی در ۹۰۳)
 بهزاد و شاه مظفر نقاش. میرعلی شیرنوائی خود شعر میگفت و فانی تخلص میکرد و در موسیقی
 و نقاشی دست داشت. مهمترین اشعار او بترکی جغتائی است که پنج مثنوی به تقلید
 خمسة نظامی و يك مثنوی بتقلید فریدالدین عطار گفته و در ۹۰۶ در گذشته است.

در زمان امیر تیمور تر کمنها در آذربایجان مستقر شدند و رؤسای
 یکی از آن قبایل موسوم به قره قوینلو (سیاه گوسفندان) بخدمت
 جلایریان درآمدند و بحکومت رسیدند. از آنان کسی که در

تر کمانان
 قره قوینلو

تبریز کوس استقلال زد قره یوسف نام داشت که بسال ۸۰۹ آذربایجان را تصرف کرد
 و در ۸۲۲ سلطانیه و قزوین و ساوه را گرفت در ۸۲۳ در گذشت.

قره یوسف دو پسر داشت: اسکندر و جهانشاه که اولی جانشین پدر شد و یکبار
 تنها و بار دیگر باتفاق برادرش با شاهرخ طرف شدند و از او شکست خوردند. در ۸۳۸
 که شاهرخ از ری عازم آذربایجان و سرکوبی آنها بود جهانشاه اظهار اطاعت کرد ولی
 اسکندر گریخت و بهلاکت رسید. بدستور شاهرخ، جهانشاه جای برادر را گرفت.

جهانشاه پس از فوت شاهرخ بتوسعه حکومت و قدرت خود پرداخت. در ۸۵۶
 اصفهان و فارس و کرمان را تسخیر کرد. در ۸۶۲ بدفع پسرانش که یانگی شده بودند
 پرداخت و یکی از آنها را کشت. در ۸۶۳ تمام ایران بجز خراسان و طبرستان در قلمرو
 سلطنت او بود.

در ۸۷۲ جهانشاه خواست دیار بکر را از قبیله دیگر از تر کمنها بنام آق قوینلو
 (سفید گوسفندان) بگیرد ولی هنگام شکار از سپاهیانش دور شد و بدست اوزون حسن
 رئیس قبیله دشمن گرفتار و مقتول گردید. پسرش نیز سال بعد دستگیر و کشته شد و
 سلسله قره قوینلو منقرض گردید.

مقر تر کمنهای آق قوینلو یا بایندری دیار بکر بود. یکی از
 رؤسای آنها در اوایل قرن نهم بهنگام حمله تیمور به سوریه
 بوی خدمت کرد و پیاداش آن حکومت دیار بکر را بدست

تر کمانان
 آق قوینلو

آورد. نوۀ او که اوزون حسن نام داشت پس از ضعف دولت تیموری بسال ۸۵۷ در قلعه آمد (واقع در دیار بکر) بتخت سلطنت نشست و تا ۸۸۲ بر آذربایجان و دیار بکر و عراق عجم و عرب و ارمنستان و کردستان و فارس و کرمان پادشاهی کرد.

اوزون حسن در جوانی دختر آخرین پادشاه مسیحی طرابوزان را گرفت و یکی از دخترانی که از او پیدا کرد بنام مارتا به شیخ حیدر صفوی داد و اسماعیل صفوی مؤسس سلسله صفوی نتیجه این ازدواج است.

در ۸۷۲ بواسطه پیروزی بر جهانشاه قره قویونلو و در ۸۷۳ بواسطه شکستی که پسر جهانشاه و متحد او سلطان ابوسعید تیموری (نوۀ پسر تیمور) وارد کرد بر قدرت اوزون حسن و وسعت مملکتش افزوده شد.

سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی در سال ۸۵۷ قسطنطنیه را گرفته و جنوب شرقی اروپا را تهدید مینمود. ازینرو دولت و نیز (۱) کوشش نمود اوزون حسن را بر ضد سلطان عثمانی برانگیزد تا از مخاصمه آندو، دولت مذکور محفوظ بماند. مکاتباتی بین اوزون حسن و سلطان محمد صورت گرفت و در ۸۷۷ منجر بجنک شد که در یکی اوزون حسن و در دیگری سلطان عثمانی پیروز گردید.

اوزون حسن شهر اورفارا از مصر بیا گرفت و تفلیس را نیز مسخر نمود و بسال ۸۸۲ در گذشت. وی پادشاهی بود خوش مشرب - لاغر و بلند قامت (باین جهت معروف به اوزون گردیده که در ترکی بمعنی بلند و دراز است) - حامی ادب و فضلا. علی قوشچی شارح تجرید خواجه نصیرالدین طوسی از نوازش او بهره مند بود - حکیم جلال الدین دوانی اخلاق جلالی را بنام پسر او مصدر ساخت.

پس از فوت او دو پسرش بجان هم افتادند تا یکی از آنها که یعقوب نام داشت در همان ۸۸۲ بر دیگری چیره شد و او را کشت و تا ۸۹۶ سلطنت کرد. سلطان یعقوب ازیم نفوذی که شیخ حیدر صفوی شوهر خواهرش پیدا کرده بود او را کشت و پسرش اسماعیل صفوی را که کودکی خرد سال بود در قاعه استخر فارس بزدان افکند.

سلطان یعقوب در ۸۹۶ فوت کرد و پسرش بایسنغر بجای او نشست ولی پس از بیست ماه رستم پسر عم سلطان یعقوب با او بمخاصمه پرداخت - ویرا از سلطنت دور کرد - شیروان را فتح نمود - علی رغم بایسنغر ، پسران شیخ حیدر صفوی (سلطان علی - اسماعیل) را آزاد کرد تا انتقام خون پدر را از وی بگیرند . همین که رستم بر بایسنغر فائق شد و او را کشت قصد کشتن سلطانعلی صفوی را نمود و در مخاصمه سلطانعلی بهلاکت رسید . سلطانعلی اسماعیل صفوی را بجانشینی خود تعیین کرد .

شاه اسماعیل پس از کشته شدن سلطان علی صفوی ، اسماعیل و برادرش ابراهیم بگیلان رفتند و مخفیانه بتبلیغ مذهب شیعه پرداختند . بسال ۹۰۵ اسماعیل صفوی بدستیاری هفت طائفه از پیروان خاندانش خروج کرد و شیروان را گرفت و قاتل جدش را که پادشاه شیروان بود بکیفر رساند و در ۹۰۶ مذهب شیعه را مذهب رسمی مملکت اعلام کرد - در ۹۰۷ بادکوبه را متصرف شد و لشکر آق قوینلو را که بر علیه او بهنخجوان فرستاده شده بود در نزدیکی آن شهر درشور و شکست فاحش داد سپس تبریز را گشود و در آنجا تاج سلطنت بر سر نهاد .



نتیجه هجوم و استیلاء مغول و تاتار
هجوم و لشکر کشی های اولیه مغول و تاتار رویهمرفته شصت و پنج سال (۴۰ سال لشکر کشی مغول - ۲۵ سال تیمور) بطول انجامید . پس از استیلاء مغول قریب هشتاد سال ایران در دست اولاد هلاکو بود و بعد از غلبه امیر تیمور نزدیک چهل و پنج سال پسر و احفادش بر این مملکت سلطنت کردند . در حدود یکصد و ده سال نیز چند سلاله کوچک (و از آن جمله سلاله تیمور) بر قسمتهائی از کشور فرمانروائی داشتند .

در مدت هجوم و لشکر کشی های مکرر ، بزرگترین و سخت ترین مصائب بر ملت ایران وارد آمد . قتل عام مکرر - برپا کردن منار های متعدد از کله مردم - غارت کردن مکرر - سوزاندن - هتک عرض و ناموس - منهدم ساختن شهر ها و دهات - تکرار این عملیات وحشیانه در مدت هتمادی تأثیرات بسیار وخیم و هولناک در روحیه

مردم کرد و از آن تأثیرات آنچه از همه شوم‌تر و پایدارتر بود انحطاط اخلاقی است که تا با امروز آثار آن همچنان برجاست. مغلها برای رسیدن به سلطنت، پدرکشی و پسرکشی و برادرکشی و کشتن شاهزادگان را رایج کردند. بواسطه ترس یا حسادت تقریباً تمام وزیران خود را کشتند. عقاب و شکنجه و تخفیف و مصانته‌اموال را در مورد خدمتگزاران بسیار ارجمند که والاترین پایگاه را داشتند ناکه‌ان عملی می‌کردند بطوری که مردم می‌دیدند شخصی در یک روز رفیع‌ترین مقام را دارد و در دیگر روز او را می‌کشند. بدنش را پایمال می‌کنند. اطفالش را از دم تیغ می‌گذرانند. اموالش را ضبط می‌کنند و آن خانواده را نیست و نابود می‌سازند! اطمینان مردم نسبت به آیند، بکلی سلب شد و همه چیز را فانی و موقتی دانستند و دیگر دست و دل آنها پی‌کاری که نتیجه‌اش بعداً عاید شود نرفت.

اخلاق عمومی فاسد و تباه شد. یأس و نومیدی همه را فراگرفت. قضا و قدر را در همه کارها دخیل دانستند. ناپایداری روزگار و بیم‌بری و بیوفائی چرخ غدار در دماغ همه رسوخ یافت. عدم اطمینان بآینده عقیده خاص و عام شد. خدعه و فریب و چاپلوسی از زورمند همه جارائج گردید. ایمان و دلآوری و عفت و شجاعت و صراحت لهجه و کلیه فضائل معنوی از میان رفت. گوشه‌گیری و خاموشی و تسلیم دستور صلحا شد. عیید زاکانی (متوفی در ۷۷۲) در کتاب اخلاق الاشراف که در ۷۴۰ تألیف کرده فضائل را يك يك مطابق نظر قدما تعریف کرده سپس عقیده مردم و اشراف بعد از حمله مغول را در باره آن فضیلت‌ها شرح داده که بسیار عبرت‌آمیز و حیرت‌انگیز است که در اینجا محض نمونه چند سطر در باب عدالت نقل میشود:

«بنای کار سلطنت و فرماندهی و کدخدائی بر سیاست است. تا از کسی نترسند فرمان آن کسی نبرند و همه یکسان باشند و بنای کارها خلل پذیرد و نظام امور گسسته شود و آن کسی که حاشا عدل ورزد و کسی را نزند و نکشد و مصادره نکند و خود را مست نسازد و بزیر دستان اظهار عریبده و غضب نکند، مردم از او نترسند و رعیت فرمان ملوک نبرند... کدام دلیل واضحتر از اینکه پادشاهان عجم چون ضحاک تازی ویزدجرد بزه‌کار که اکنون صدر جهنم بدیشان مشرف

است ، و دیگر متاخران که از عقب رسیدند تا ظلم میکردند دولت ایشان در ترقی بود و ملک معمور . چون بزمان کسری انوشیروان رسید ، او از رکاکت رأی و تدبیر و زرای ناقص عقل شیوة عدل اختیار کرد . در اندک زمانی کنگره های ایوانش بیافتاد و آتشکده ها که معبد ایشان بود يك بار بمرد و اثرشان از روی زمین محو شد» (۱)

دولت شاه سمرقندی (متوفی در حدود ۸۹۶) نیز در تذکرة الشعرا وقتی از شاهزادگان تیموری معاصر خود سخن میگوید نشان میدهد چگونه در دربار آنها فسق و فجور و آدم کشی رواج داشته و در همان حال ذوق ادبی و هنر پروری تهجلی کرده است .

۲- با انقراض خلافت بنی عباس و فتح بغداد بدست هلاکو، مرکز فرهنگ اسلامی و کانون روحانی اسلام از میان رفت و زبان عربی که تا آن زمان در ایران زبان مذهبی و علمی و ادبی بود از این پس تنها زبان دین و شرع و حکمت الهی شد و زبان فارسی برای نوشتن علوم و ادبیات معمول گردید .

۳- هزاران جلد کتاب نفیس در هجوم مغول و تاتار بهنگام قتل عام یا آتش سوزی یا غارت کردن و ویران ساختن شهرها و کتابخانه ها و کاخها منهدم گردید و نتیجه قرنهای تحقیق و تفکر هزاران دانشمند بیاد فنا رفت بطوریکه در بسیاری از موارد تنها اسمی از کتب مفقوده در کتب موجوده باقی است . علت العلیل از دست رفتن خزائن ادبی و علمی ایران که در فصول قبل بدانها اشارت رفت همین فتنه مغول و تاخت و تاز تاتار است .

۴- در ضمن قتل عام که در بسیاری از شهرها مانند خوارزم و مرو و هرات و نیشابور و طوس و بامیان و ری و اصفهان و بغداد انجام گرفت هزاران دانشمند و مدرس و ادیب و مجتهد و نویسنده کشته شد که محض نمونه میتوان نجم الدین کبری عارف نامی مؤلف صفت الادب را در خیوه و قاضی بدرالدین و امام رکن الدین را در بخارا و کمال الدین اسماعیل را در اصفهان نام برد .

۵- مکاتب و مساجد و مدارس عدیده در این مصیبت عام از بین رفت - نه فقط در

(۱) نقل از کتاب تاریخ ادبی ایران در عصر استیلای مغول و تاتار تألیف براون -

شهرها و قصباتی که اقوام وحشی و خونخوار با خاک یکسان کردند بلکه در بلادی نیز که خراب نشد بواسطه پناه بردن مردم بمساجد و مدارس و زوایا و اماکن مقدسه، بناهای فرهنگی غارت و ویرانه شد.

۶- در نتیجه کشته شدن علما و دانشمندان و مدرسین و از بین رفتن مساجد و مدارس و کتابخانه ها و کتابها در فرهنگ و علم و ادب وقفه و سکنه حاصل شد بویژه در مناطقی که درچنگ قهار چنگیز و تیمور گرفتار آمده بودند. در این مدت فقط يك خورشید رخشنده در جهان ادب ظهور کرد و آن خواجه حافظ در شیراز بود که بواسطه تدبیر اتابکان فارس سپاه چنگیز بدان صوب نرفتند و مظفریان نیز نسبت به تیمور تمکین کردند و فارس را تقریباً از بلای قتل عام و غارت و انهدام محفوظ داشتند.

سران مغول و تاتار نسبت به پزشکی و داروسازی و نجوم و ثبت فنوحات خود علاقه ای ابراز داشتند و از آن سبب در این رشته ها تألیفاتی بوجود آمد که از همه مهمتر تاریخ جهانکشی جوینی و جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل الله است که بسیار با ارج و گرانبها است.

در مقابل فتنه و آشوب و ستمگری و اجحاف مغول و تاتار مردم روشندل کوشیدند تا وسیله ای برای تسلیت خاطر پیدا کنند و آنرا در پرداختن بر ریاضت و معنویت و گزیدن عزلت و خلوت و فراهم ساختن آرامش دل و صفای باطن یافتند. ازینرو تصوف قوت گرفت و بر شماره عرفا و سالکان طریقت افزوده شد و از میان آنان شعرایی چون جلال الدین رومی و حافظ و شبستری و اوحدی و خواجهوی کرمانی و ابن یمن و جامی پیدا شدند که اشعار خود را چاشنی حکمت و عرفان دادند و دو نفر اول لطیف ترین معانی را در آثار خود بنکار بردند و شاهکارهای جاودان بوجود آوردند.

در نتیجه بسط تصوف، هنرهای زیبا مورد تشویق قرار گرفت زیرا بنظر عرفا هر نقش جمیل مظهر تجلی حق است بنابراین در آراستن خانه و نفاست لباس و فرش و سجاده و جمع آوری مصنوعات ظریف و ترویج هنر سعی وافیه مبذول داشتند و یکی از عوامل ترقی صنایع مستظرفه شدند.

۷- شیوه بیان مطلب مبهم و تاریک گشت - سبک نوشتن و انشاء فارسی پراز تکلف و تعقید شد و این سبک مورد تشویق و ترویج سلاطین مغول و تاتار واقع گردید - بکار بردن سجع و قافیه و جمله های ساختگی و مطنطن و تملق آمیز رایج شد . تصنیفات لفظی و عبارت پردازی و مغلق نویسی که فی نفسه مانع و رادع رشد فکری است در دربار تاتار هنر محسوب میشد . اغلب نویسندگان سعی کردند هر چیز را بزرگ و هر کس را ارجمند نشان دهند و صاحبان زور و قدرت را بصفات جلیل و اخلاق کریم متصف کنند و مطالبی را که در یک سطر میتوان بیان کرد با آب و تاب در سی سطر بسطت تحریر در آورند . میل مفرط بظاهر کلام (نه بمعانی و افکار) و هنرنامه‌ی در صورت ، از مشخصات نویسندگی و طرز بیان مکنونات خاطر در این عصر است .

۸- در این دوره زبان ترکی در آذربایجان و شمال غربی ایران رواج یافت . هلاکو پایتخت خود را مراغه قرار داد و مقر حکومت غازان تبریز بود و سلطان محمد خدا بنده و ابر سعید سلطانیة زنجان را تختگاه خود ساختند . جلایریان و ترکمانان قره قوینلو و آق قوینلو نیز از تبریز بر مملکت فرمانروائی نمودند و این امر در معمول شدن زبان ترکی در آن سامان تأثیر فراوان داشت .

۹- مهاجمین مغول که از هر حیث با ما فرق داشتند سی سال پس از فوت هلاکو باسلام گرویدند و در تحت تأثیر محیط و نفوذ وزیران و منجمین و پزشکان ایرانی و وصلت باخانواده های ایران باآداب و رسوم و فرهنگ ملی ما دل بستند و در مردم ایران مستحیل شدند . تیمور صنعتگران و بعضی از علماء را از شیراز و بغداد و نقاط دیگر بسمرقند فرستاد و جانشینان او مروج ادب و هنر ایران شدند و اوصاف نژادی خود را از دست داده بصورت ایرانی در آمدند .

چون تیمور و شاه رخ بر مملکت پهنآوری که شامل ایران و افغانستان و ماوراءالنهر و آسیای صغیر و قفقاز و شمال هندوستان بود فرمانروائی داشتند نفوذ فرهنگ ایران در ممالک غیر ایرانی توسعه یافت و زبان فارسی در تمام آسیای مرکزی و غربی رواج حاصل کرد .

ظهیرالدین بابر از نواده های امیر تیمور ، مؤسس سلسله مغول کبیر در هندوستان ، پس از تصرف آن سرزمین زبان و فرهنگ ایران را در آن دیار اشاعه داد و فارسی را زبان رسمی هندوستان کرد و جانشینان او (همایون - اکبر - جهانگیر - شاه جهان - اورنگ زیب) در احترام بشعراى فارسی زبان و ترویج ادبیات فارسی و هنرهای زیبا و فرهنگ و معماری ایران در آن مرز و بوم صمیمانه کوشیدند .

۱۰- با آمدن مغول بایران بین مملکت ما و چین وثبت رابطه برقرار گردید . قبلاى مهندسين ایرانی برای گرفتن قلاع چینی بکار برد و هلاکو با خود هزار مهندس چینی برای گشودن دژهای ایران همراه آورد . خواجه نصیرالدین طوسی در تهیه زیج خود از منجمین چینی نیز استفاده نمود . روابطی که بین ایران و چین ایجاد شد در تجارت و فرهنگ مخصوصاً در مصنوعات و هنرهای زیبای دو کشور مؤثر واقع گردید - بویژه که بعد از مغول ، شاهزادگان تیموری علاقه فراوان بصنایع ظریفه ابراز داشتند و در ترویج آن مساعی جمیله بکار بردند .

در نتیجه استیلاء مغول و تاتار و وحدت حکومت آسیای مرکزی و غربی ، تجارت و نیز (۱) و ژن (۲) بامشرق زمین (که تا آن زمان بازحمت زیاد و سوء رابطه بین بازرگانان مسیحی و مسلمانان از راه بنادر شام و مصر انجام میشد) مسیرش تغییر کرد و ایران دهلیز تجارتی بین چین و هندوستان و ماوراءالنهر و کشورهای پیرامون دریای مدیترانه شد . کالای چینی و هندی از راه ابریشم (که بواسطه حمل ابریشم چین از این خط ، آنرا راه ابریشم نامیده اند) یعنی از طریق سمرقند و بخارا و مرو و گرگان و ری و فزوین و زنجان و تبریز و ایروان بطرا بوزان یا بیکی از بنادر شام میرفت و از آنجا تجارتخانه های ایتالیائی کالا را بارو پاهیفراستادند .

در نتیجه همین وحدت حکومت عده ای سیاح و مبلغ مسیحی چون مارکوپولو (۳) و ژان دوپلان کارپن (۴) و زوبروکی (۵) باسیا آمدند و قسمت مرکزی و شرقی و جنوبی

Gênes (۲)	Venise (۱)
Jean de Plan Carpin (۴)	Marco Polo (۳)
	Rubruquis (۵)

این قارهٔ عظیم را «کشف» کردند و برای اروپائیان در سفرنامه‌های خود شرح دادند و آنانرا به پیدا کردن رابطه و راه نزدیک با آسیا تشویق و تحریک کردند که بالاخره منجر بمسافرت کریستوف کلمب (۱) و کشف امریکا گردید.

۱۱- فتنهٔ مغول يك نتیجهٔ عمومی دیگر نیز داد: ترکهای عثمانی را از مشرق ایران با آسیای صغیر راند (۲) و در تحت فشار مغول و تاتار عثمانیها بطرف مغرب آسیای صغیر کوچ کردند تا بسال ۸۵۷ قسطنطنیه را گرفتند و امپراطوری بیزانس را از هم پاشیدند و یونانیان با فرهنگ پرارجی که داشتند ناگزیر بایتالیا رهسپار گشتند و بانشر آن فرهنگ، یکی از موجبات تجدید حیات ادبی و علمی (رنسانس) مغرب زمین شدند.

نویسندگان در بارهٔ آموزش و پرورش و حکیم بزرگی پیدا نشد. در بارهٔ آموزش و پرورش در این مدت چهارتن اظهار نظر کرده‌اند که از نویسندگان و اساتید درجهٔ سوم ایران هستند و بترتیب تاریخی عبارتند از اوحدی (متوفی در ۷۳۸) - جامی (متوفی در ۸۹۸) - جلال الدین محمد دوانی (متوفی در ۹۰۸) - حسین واعظ کاشفی (متوفی در ۹۱۰) که باید اکنون در بارهٔ هر يك مختصری سخن گفت.

اوحدی
اوحد الدین اوحدی فرزند حسین اصفهانی در مراغه در حدود ۶۷۲ بدنیسا آمد و در همانجا در ۷۳۸ درگذشت و آرامگاهش نیز در آنجاست و هنگامی که نگارنده در ۱۳۱۶ خورشیدی آنرا زیارت کرد تاریخ وفات برسنگ قبر منقور بود.

اوحد الدین پس از ختم تحصیل در زادگاه خویش، بسیاحت پرداخت. مدتی در اصفهان اقامت داشت. در کرمان بخدمت شیخ اوحد الدین کرمانی عارف نامی رسید و مرید او شد و تخلص خود را از او گرفت.

شاهکار اوحدی مثنوی جام جم است که بتقلید حدیقه سنائی گفته شده و در حدود پنجمزار بیت است و در ۷۳۲ آنرا بنام سلطان ابوسعید و وزیر او خواجه غیاث الدین

(۱) Christophe Colomb

(۲) تاریخ ادبی ایران - براون - جلد دوم صفحهٔ ۴۴۲

فرزند خواجه رشید الدین فضل الله موشح نموده است . کتاب مذکور که مجموعه‌ای است از اشعار اخلاقی و اجتماعی و عرفانی و بهمت مرحوم وحید دستگردی در ۱۳۰۷ خورشیدی در تهران بزیور طبع آراسته شده ، حاوی نظریات اوحدی در باب آموزش و پرورش است و صفحات کتاب که ذیلا بدانها اشاره میشود مربوط بچاپ مذکور است

این مثنوی شامل يك مقدمه و سه قسمت است . قسمت اول
جام جم
 در مبدأ آفرینش - قسمت دوم در معاش اهل دنیا - قسمت

سوم در احوال آخرت. اکثر نظریات اوحدی در باب تعلیم و تربیت در قسمت دوم بیان شده است. در مقدمه کتاب اهمیت و عظمت علم و دانش را خاطر نشان میکند و از جمله گوید:

تن بدانش سرشته باید کرد	دل بدانش فرشته باید کرد
راز چرخ و فلک بدین دوری	نه هم از علم یافت مشهوری ؟
گردش قبه چنین پرگار	نه بعلم است؟ پس به چیست؟ بیار!
اینهمه کار و حرفت و پیشه	نه هم از دانش است و اندیشه؟
دل چو گردد بعلم بیننده	راه جوید به آفریننده
شود از جهل، مرد کاهل و سست	دانش او را دلیر سازد و چست
علما راست رتبتی در جباه	که نکرد برستخیز تباه

(صفحه ۳۴)

و در قسمت دوم کتاب توصیه میکند که دانشمندان از معلومات خود دیگرانرا مستفیض کند:

علم داری ، ز کس مدار دریغ بر دل تشنگان بیار چو میخ !
 (صفحه ۱۲۳)

و چون خود عارف است از انسان میخواهد که راه سالکان تصوف را پیش گیرد :

پیش از این سالکان و غواصان	راه را بر تو کرده اند آسان
کام بر گامشان نه و میرو	روز راحت ببین و شب مغزو
کاین طریق ریاضت است و فنا	نتوان رفت جز برنج و عنا

(صفحه ۱۵۰)

منظور از زندگانی و بنا بر این تحصیل کار کردن و دانا شدن است:

تو بدان آمدی که کار کنی زین جهان دانش اختیار کنی
اولین علم هم باید معرفت نفس خویش باشد :
آنچه در علم بیش می باید دانش ذات خویش می باید

(صفحه ۳۵)

و غایت مقصود ، کوشش در بهتر کردن آنچه هست :

پیشدستان که پیش از این بودند یکدم از درد سر نیاسودند
بتو هشتند منزلی آباد تا از ایشان کنی به نیکی یاد
ز آنچه هست ار بهش ندانی کرد جهد کن تا بهش توانی کرد

(صفحه ۶۴)

در باب سازمان اشعاری در وصف مدرسه و خانقاه محله سرخاب تبریز سروده
و از خوان نعمت آن تمجید کرده است . مکتب را برای کسانی ذکر میکند که بخواهند
فقیه - دانشمند - مدرس - معید - خطیب - امام بشوند . احترام استاد را از واجبات میدانند :

واجب آمد بر آدمی شش حق اولش حق واجب مطلق
بعد از آن حق مادر است و پدر وان استاد و شاه و پیغمبر
اگر این چند حق بجا آری رخت در خانه خدا آری

(صفحه ۱۳۸)

راجع به برنامه و موادی که باید آموخت اوحدی معتقد است که نخست دین
و فرض و سنت سپس اخلاق از همه مواد دیگر مهمتر است . اخلاق را نیز بتفصیل در
قسمت دوم کتاب مورد بحث قرار داده مواعظ و پندهائی داده است مخصوصاً در باب
راستی و خوش خلقی و خواباندن خشم و غضب و رام کردن شهوت و احتراز از شرب
و منع اسراف و شفقت بزرستان و رعایت عدالت . سومین ماده ای که مهم میدانند پیشه
است و از آن مدح بسیار کرده و پیشه ور را مرد نیکبخت و خرسند و سعادت مند خوانده
و از تمام پیشه وران برزگرا که همگی بحاصل کار او محتاجند از همه مهمتر دانسته است :

چون که نظام جهان ز پیشه ور است هر نظامی که هست در هنر است
خوب گفت این سخن چو در نگری : کار علم است و پیشه برزگری

پادشاه و وزیر و لشکر و میر
 آنکه از بهر دانه می پویند
 همه را برزگر جواب دهد
 زاهد و عامی و امام و دبیر
 وانچه آب و علف همی جویند
 وان او ابر و آفتاب دهد

(صفحة ۱۲۲)

چهارمین ماده بر نامه بعقیده اوحدی خواندن و نوشتن و سخن گفتن است و در اینجا بر عکس کیکاوس بن اسکندر که آموختن شنارا توصیه کرده بود بواسطه فساد اخلاقی که پس از حمله مغول پیدا شده و بعضی از فاسقان بچشم ناپاک به پسران مینگرند، اوحدی گوید :

به شنایش چه میبری چون بط ؟
 دانش آموزش و فصاحت و خط
 کودك خویش را برهنه در آب
 چه کنی پیش بنگیان خراب ؟

(صفحة ۱۲۰)

مگر اینکه پدر شنا بداند در اینصورت خطاب بار فرماید :

گر تو دانسته ای بیاموزش
 ورنه بگذار و بد مکن روزش

(صفحة ۱۲۰)

اما در خصوص روش تعلیم و تربیت اوحدی معتقد است که اولاً پدر نباید کلمات زشت و ناسزا با پسر خود گوید. ثانیاً نباید ویرا بنام و نعمت بار آورد بلکه باید او را بکار وادارد و بسختی عادت دهد و در صورت لزوم با جور و تنبیه او را در این راه اندازد :

بچه خویش را بنام مدار
 کارش آموز تا شود بنده
 نظرش هم ز کار باز مدار
 جور کن تا شود سر افکنده
 نکشد محنت و زبون بختی
 چون به خواری بر آید و سختی

(صفحة ۹۹)

ثالثاً پدر باید فرزند را از مصاحبت بدان دور بدارد و از شر ناپاکان و فاسقان او را محافظت کند. رابعاً پدر یا مربی نباید از تنبیه طفل دریغ کنند زیرا :

هر که از پرورنده رنج ندید
 در جهان جز غم و شکنج ندید

اوحدی در باب ملازمت پادشاه و واعظی شرایط و آدابی ذکر کرده تا اگر کسی